

هویت ملی در شعارهای انقلاب اسلامی

اسماعیل حسن زاده *

E-mail: ismailhassanzadeh@yahoo.com

چکیده:

شعارها نوعی قالب زبانی و نمادین برای بیان خواسته‌های انقلابی‌اند و با توجه به تولید شدنشان در جریان تحولات انقلابی و جایگاه کارکردی آنها در انگیزش و پویایی بخشیدن به انقلاب، از منابع قابل اعتنا در تحقیقات تاریخی می‌باشند.

این مقاله در صدد است با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوی، چگونگی بازتاب هویت ملی در شعارهای انقلاب را مورد تبیین قرار دهد. انتخاب موضوع هویت ملی در انقلاب، برای این پژوهش، از این‌رو واجد اهمیت است که هویت ایرانیان، به هنگام انقلاب، در آستانه دگرگونی در عناصر تشکیل‌دهنده‌اش قرار گرفته است.

در این مقاله، دو جبهه خودی و دیگری، هر یک با شاخص‌های سرزمینی و فراسرزمینی تحلیل شده است. فراوانی‌ها نشان می‌دهد که چالش اصلی در انقلاب اسلامی بین دو عنصر خودی و دیگری سرزمینی است. دیگری فراسرزمینی به تبع تقابل با خودی سرزمینی یا خودی فراسرزمینی مورد چالش قرار گرفته و به خودی فراسرزمینی نیز در پیوند با سیاست انقلابی توجه شده است. شعارها نشان می‌دهد که هویت انقلابی ایرانیان در چالش با نظام بین‌المللی نیست. در واقع، هر چند بیگانه‌ستیزی و غرب‌ستیزی جزء جدایی‌ناپذیر هویت انقلابی است؛ اما پیدایش این رویکرد هویتی بیشتر برای رفع مشکلات داخلی بوده است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، هویت ملی، ایران، شعارها

مقدمه

هر انقلابی برای بیان خواسته‌های حقیقی و آرمانی خود از ابزارهای مختلفی چون اعلامیه، بیانیه، دیوارنوشته، قطع‌نامه و مانند آن بهره می‌گیرد. شعار را نیز می‌توان ابزاری برای بیان علایم، ویژگی‌ها و هدف‌ها و خواسته‌های سلبی و ایجابی انقلابیون دانست. شعار بیانی «برخاسته از ایدئولوژی انقلاب و ایمان و آرمان و احساسات عمیق و انقلابی توده‌هاست» (پناهی، ۱۳۸۳: ۹). شعار منظومه فکری توده‌های انقلابی است که از بن‌مایه‌های فکری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توده‌ها حکایت دارد و در آن، معانی و نمادها با هم پیوستگی عمیقی دارند.

این منظومه، گونه‌ای گفتار نمادین یا نظامی از نمادهاست که نگرش ایدئولوژی انقلاب نسبت به وضع موجود، هدف‌ها، ویژگی‌های نظام آرمانی و سازوکار انتقال جامعه از وضع موجود به وضع آرمانی را نشان می‌دهد. محتوای شعارها نیز فقط در چارچوب نوعی نظام فرهنگی قابل درک است. به قول بی من: «نماد چه عینی و چه انتزاعی از نظر کارکردی سازوکاری است که در چارچوب یک نظام فرهنگی پدیده‌ای ملموس و عینی را به معانی مربوط می‌سازد. نمادها چون بر معانی زیادی دلالت می‌کند از این رو، پدیده‌های چند معنایی محسوب می‌شوند» (بی من، ۱۳۸۱: ۲۵). می‌توان معانی را به عینی و ذهنی تقسیم کرد. در عین حال، به رغم پیچیدگی و چندمعنایی بودن شعارها، آنها از نوعی گفتاری با ساختار مشخص برخوردارند.

شعار از نظر ساختار، نوعی جملات خطابی امری و خبری است که از یک تا چند جمله تشکیل شده و با آهنگ و موسیقی خاصی به صورت جمعی ادا می‌شود. شعارها شعر نیستند، اما برخی از ویژگی‌های شعر از جمله موزونی، آهنگ و گاه وزن را دارند. شاید ریشه‌دار بودن فرهنگ شعر و شاعری در ایران، در گرایش شعارها به شعر مؤثر بوده است. هم‌ریشگی واژه‌های شعر و شعار نیز معنادار است و به نظر می‌رسد بیان احساسات و عواطف، با بیان‌هایی با قالب شعری یا شبه شعری بیشتر از سایر قالب‌های بیانی متناسب است.

نکته قابل تأمل دیگر، قالب و محتوی شعارهاست. هر چند آنها ماهیت منظومه‌ای دارند اما از نظر قالب بیانی و محتوایی همگونه نیستند. شعارها، چهار قالب بیانی، یعنی آرمان‌گرا، واقع‌گرا، خیال‌پرداز و کاریکاتوری دارند.

شعارهای آرمان‌گرایانه آن دسته از شعارها هستند که ضمن نقد وضع موجود، وضع آرمانی را تصویر می‌کنند. این گونه نگرش، برآیند نظام ارزشی و فرهنگی جامعه است

و ضمن تأیید دگرگونی بنیادین جامعه، وضع مطلوبی را که در آینده بایستی ایجاد گردد، نشان می‌دهد.

شعارهای واقع‌گرایانه شعاری هستند که برآیند نگرش دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در خصوص محیط پیرامون می‌باشند و واقعیت‌ها را آن گونه که هست نشان می‌دهند. بیان «هست‌ها» یا «واقعیت‌ها» در قالب‌های خبری و عملیاتی - تبلیغاتی در چارچوب این قالب ممکن می‌شود و می‌تواند مخاطبان را از وضع موجود آگاه سازد. این قالب بیانی، دعوت به مبارزه می‌کند، رقیب را محکوم می‌نماید و سعی دارد مخاطب را به داده‌های خود متقاعد و یا وادار سازد. برای مثال در شعار «تماشاگر حیا کن تماشا را رها کن» یا «هر کیم کی بیطرفدی شاهدان دا بیطرفدی». البته در امر متقاعدسازی، از ابزارهای ایدئولوژیکی و عقلی نیز در توجیه و تبیین صحت داده‌های خود بهره می‌گیرد.

شعارهای خیال‌پردازانه، بخشی ناشی از توهم فکری و بخشی منبعث از خواسته‌های درونی شعارسازان و شعاردهندگان است. این دسته از شعارها، نه ارتباطی با واقعیت‌ها دارند و نه تحقق آنها عملی و عقلانی است. شعارهای خیال‌پردازانه بیشتر در شعارهای عوامانه و لمپنی نهفته است. با این همه، رویکر انتقادی آن قابل تأمل می‌باشد.

شعارهای کاریکاتورگونه، ریشه در واقعیت‌ها دارند؛ اما بخش‌هایی از واقعیت‌ها را بیش از حد بزرگ یا کوچک می‌نمایانند. بازپرداخت کاریکاتورانه از جامعه، برآیند جدی‌نگرفتن ساختارها و نگرش تحقیرآمیز به وضع موجود است.

هر چند شعارهای چهارگانه، زوایای دید متفاوتی دارند؛ اما در فرایندی پیچیده، که برآیند خاستگاه و منزلت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ارایه‌دهندگان شعارهاست، هدفی خاص و از پیش تعیین شده را نشان می‌دهند. به سخن دیگر، به رغم قالب‌های بیانی و محتوایی متفاوت، کارکرد واحدی را دنبال می‌کنند و آن نقد وضع موجود است. در پژوهش‌های تاریخی، می‌توان شعارها را جزء منابع دست اول دانست. خوشبختانه ارزش و اعتبار تاریخی این شعارها برای پژوهشگران انقلاب، حتی در دوران تحولات تند انقلابی نیز پوشیده نمانده بود. از این رو، افراد مختلف به گردآوری مجموعه‌های متعددی از شعارها اقدام کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به کتاب انقلاب علی کمالی، همگام با شعارهای انقلاب اسلامی (تدوین سپاه پاسداران)، کتاب در طلوع آزادی جای شهداء خالی، تألیف نورالدین بزرگمهر، جزوه دست نوشته سید عبدالخالق تقوی و مقاله «بررسی شعارهای دوران انقلاب» تألیف محمد مختاری اشاره کرد که

منابع غنی برای پژوهش‌های تحلیلی به شمار می‌روند (پناهی، ۱۳۸۳: ۱۹-۲۷). مقاله تحلیلی محمدحسین پناهی با عنوان «بررسی زمینه‌ها و اهداف انقلاب اسلامی بر اساس شعارهای انقلاب»، از منظر روش با مقاله حاضر مشابهت دارد. در میان دیگر آثار چاپ‌شده، باید از دو کتاب ارزشمند که مبنای داده‌های تحلیل این مقاله هستند، یاد کرد. یکی کتاب فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی (۱۳۷۹) است که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است. این کتاب از دو قسمت شعارها و دیوارنوشته‌ها تشکیل شده که هم به شیوه الفبایی و هم موضوعی تدوین شده؛ اما فاقد هر گونه تحلیل است. کتاب دوم با عنوان جامعه‌شناسی شعارهای انقلاب اسلامی، تألیف محمد حسین پناهی (۱۳۸۳) است. پناهی، شعارهای خود را به صورت الفبایی تنظیم کرده است. او در گزینش‌های خود شعارها را به دو دسته شعار و شعارگونه تقسیم کرده؛ اما نمونه‌هایی از شعارگونه ارائه نداده است. البته ایشان معیارهایی برای گزینش خود بیان کرده، اما براساس همین معیارها نیز تعداد قابل توجهی از شعارها که با ملاک‌های وی شعار محسوب می‌شود، مدنظر قرار نگرفته است. از این رو، باید این دو کتاب را مکمل یکدیگر تلقی کرد؛ اما متأسفانه پناهی توجهی به کتاب فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی، به رغم تقدم زمانی آن نکرده است. بنابراین اولی به دلیل کمی و دومی به دلیل کیفی، قابل توجه است. علاوه بر این، کتاب پناهی به دلیل ارایه چارچوب مفهومی برای تحلیل شعارها، ارزش علمی مضاعفی دارد و می‌توان این کتاب را نخستین کتاب با چارچوب مفهومی مشخص درباره تحلیل شعارها دانست.

یکی از موضوعاتی که با استفاده از روش تحلیل محتوای شعارها می‌توان بدان توجه کرد، هویت ملی است که مسأله جامعه امروز ماست. شعارها با توجه به بیان احساسات، عواطف، نگرش‌ها و دیدگاه‌های انقلابیون، منبع غنی و دستکاری نشده برای تبیین و تشریح رویکرد هویتی ایرانیان انقلابی است. در این مقاله، با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای ماهوی کمی، هویت ملی ایرانیان انقلابی تحلیل شده است. به منظور پای‌بندی به ملزومات یافته‌های تحلیل محتوی، سعی شده از تحلیل کیفی داده‌ها که از روش‌های مرسوم در روش پژوهش تاریخی است اجتناب شود. البته این امر نیز تا آنجا رعایت شده که به اصل بحث و ارایه یافته آسیبی نرسانده باشد.

در این مقاله، از ۲۶۳۰ شعار استفاده شده که از این تعداد، حدود ۲۰۰۰ شعار مشترک و تعداد ۱۰۰ شعار فقط در کتاب پناهی است و ۴۸۵ شعار نیز در کتاب فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی، اضافه بر کتاب پناهی، وجود دارد. در کل، جامعه آماری این

تحقیق مشتمل بر ۲۶۳۰ شعار است. بلندترین شعار ۱۹ کلمه و کوتاه‌ترین آن ۳ کلمه‌ای است. به طور متوسط، هر شعار از ۱۱ کلمه تشکیل شده است. تعداد کلمات مورد استفاده، به طور متوسط ۲۸۹۳۰ است. اگر در شعار، متوسط ۳ حرف اضافه مانند بر، و، در، این و مانند آن را در نظر بگیریم، تعداد کلمات دارای بار مفهومی و معنایی، ۲۱۰۴۰ کلمه در کل شعارهاست. به سخن دیگر، فراوانی جدول‌ها از این تعداد کلمات احصا شده است.

این مقاله، در صدد است با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوی و با ارایه چارچوب مفهومی، ابعاد و وجوه گوناگون هویت ملی را روشن نماید.

چارچوب مفهومی

صاحب‌نظران، هویت را مفهومی پیچیده و چندلایه می‌دانند که دست کم دو رویکرد نسبت به آن وجود دارد. دیدگاه جوهرگرا و دیدگاه سازه‌گرا. دیدگاه اول هویت را پدیده‌ای طبیعی - زیستی می‌داند و دیدگاه دوم آن را نوعی سازه اجتماعی تلقی می‌کند (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۴۴ و ۹۰ و ۹۱). در لایه‌بندی مفهوم هویت، آن را به دو دسته فردی و جمعی تقسیم می‌کنند. هویت از عناصری با ویژگی‌های خاص ساخته می‌شود. برخی از عناصر، ویژگی مانایی و پایایی دارند و قسمی دیگر، متغیر و پویا هستند. البته منظور از مانایی این نیست که آنها همیشه و در همه شرایط ثابت و نامتغیرند؛ بلکه عمر آنها، در مقایسه با عناصر متغیر، نسبتاً زیاد است (همان).

در عین حال، به صورت اجمالی، می‌توان گفت که عناصر هویت ملی ایرانیان را مجموعه‌ای از عناصر عینی و ذهنی همچون سرزمین، فرهنگ، ذهنیت تاریخی، تاریخ، دین، زبان، سیاست مشترک و غیره تشکیل می‌دهد (صص ۱۰۰-۱۷۰). با بررسی شعارها، نگارنده به این نظر رسید که عنصر سرزمین مشترک و سیاست مشترک، بیش از سایر عناصر از پایایی و اهمیت برخوردار است؛ به طوری که عناصر دیگر تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند و حتی به برخی از آنان مانند زبان، توجهی نشده است. این در حالی است که زبان یکی از عناصر هویتی ایرانیان در دوره پهلوی محسوب می‌شد. حتی در شعارها نیز وحدت و همبستگی را در عین کثرت زبانی و گاه دینی، مورد تأکید قرار داده‌اند. سرزمین، از چند لحاظ قابلیت تبدیل شدن به عنصر بنیادین را دارد: اول آنکه عینی است و چارچوب‌های قابلیت تعریف شدن دارد. یعنی برخلاف امور انتزاعی

و ذهنی، از تکثر معنایی و مفهومی برخوردار نیست. دوم آنکه در دویست سال اخیر، مرزهای ایران تا حدودی ثابت بوده و موجب شکل‌گیری زندگی مشترک شده است. سوم آنکه عنصر سرزمینی، برخلاف سایر عناصر مانند دین و فرهنگ، فاقد نگرش‌های ایدئولوژیک و افراطی است. چهارم آنکه ایران کشوری با فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف است. بنابراین، تأکید بر عنصر سرزمینی می‌تواند مانع از پراکندگی ناشی از تفاوت‌ها شود. سیاست نیز به دلیل فضای انقلابی، خواست‌های مشخص همبستگی‌ساز ایجاد کرده بود.

براین اساس، با بهره‌گیری از تعریف هویت بر مبنای آگاهی فرد و جمع از «خود» و «دیگری»، چارچوب مفهومی هویت ملی در شعارها، به شرح زیر، ارائه می‌شود.

۱- خودی سرزمینی و خودی فراسرزمینی

از ترکیب «خود» و «دیگری» و عنصر پایای هویت یعنی «سرزمین»، نوعی تلقی هویتی «خودی سرزمینی» و «دیگری سرزمینی» به وجود می‌آید. منظور از خودی سرزمینی، مجموعه عناصر و مؤلفه‌هایی از هویت است که توسط جمعی پذیرفته شده و چارچوب‌های مشترک باوری، رفتاری و اندیشگی افراد را شکل داده است. در خودی سرزمینی، سرزمین، ظرف و سایر مشترکات مطروف است. هر مطروف، توانمند و تأثیرگذار است؛ اما سرزمین محمل تجلی مشترکات هویتی است.

با توجه به سیالیت و پویایی عناصر هویتی، همه آنها در مطروف فرهنگی و دینی نمی‌گنجد؛ زیرا مطروف فرهنگ و دین برای ایجاد چتر فراگیر هویتی به منظور پوشش‌دادن تمامی مردم ساکن در ایران، محدودیت‌هایی دارد. به بیان دیگر، در ایران اقلیت‌های کمی زندگی می‌کنند که با اکثریت جامعه از نظر دینی و فرهنگی قرابت زیادی ندارند. در این گونه موارد، به جای قرابت، گاه باید از غرابت سخن گفت. بنابراین، سرزمین ظرفی ژرفتر، پایاتر و کارسازتر از دیگر عناصر هویتی است. از این رو، در این مقاله سرزمین به عنوان بنیادی‌ترین عنصر، مد نظر قرار گرفته است. البته خودی سرزمینی دربردارنده تمامی مؤلفه‌های هویتی دیگر نیز هست؛ اما با توجه به شمولیت آن، بقیه در ذیل آن قرار می‌گیرند.

سیاست نیز به عنوان مؤلفه بنیادی هویت ملی، در شعارها، مورد توجه قرار گرفته است. منظور از سیاست، گرایش عمومی به چگونگی اداره امور جامعه است که خود را

در انقلاب اسلامی متبلور ساخته بود. به بیان دیگر، انقلاب نوعی انسجام باوری، رفتاری و اندیشگی در عرصه سیاست بین ایرانیان به وجود آورده بود. بدیهی است که سیاست از ویژگی پایایی سرزمین برخوردار نیست؛ اما در برهه انقلابی، به عنوان عنصر هویت‌ساز عمل کرده است.

کندوکاو در ریشه تاریخی سیاست در جهان اسلام، نشان می‌دهد که در فرهنگ اسلامی، سیاست و حکومت نه فقط شر بشری شمرده نمی‌شود، بلکه موهبتی الهی است که برای تعالی قانون الهی وضع شده است. در مذهب تسنن، به این نگرش توجه شده است. در تفکر شیعی نیز هر چند به ظاهر نوعی تعارض با قدرت و سیاست دنیوی در دوره غیبت دیده می‌شود؛ اما با اندیشه‌های بدیع امام خمینی (ره) در فهم جدید از نمادهای سنتی شیعی، راه آشتی جامعه شیعی با سیاست و حکومت، از طریق ولایت فقیه، هموار شده است. در فهم نوین، عافیت‌جویی به کنش‌گری سیاسی، زمینه‌سازی ظهور امام عصر (ع) با عدم مبارزه، به مهیاسازی زمینه قیام با برقراری عدالت و ظلم‌ستیزی، تغییر موضع داده است. در این دوره، ظلم در دو سطح توسط عناصر داخلی و خارجی صورت می‌گرفت.

رژیم پهلوی با سرکوب مخالفان، تا اوایل دهه ۱۳۴۰، زمینه را مهیای تجدیدگرایی افراطی خود می‌دید. او سیاست‌های شبه‌مدرنیستی خود را زیر لوای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دنبال می‌کرد. برآیند این سیاست‌ها در عرصه اقتصادی تضعیف کشاورزی، مهاجرت بی‌رویه به شهرها، تخریب بازارهای داخلی، تلاش برای جایگزین کردن تجارت وابسته به جای تجارت ملی سنتی، وابستگی کامل دولت به سرمایه‌داری غرب به ویژه امپریالیسم آمریکا و میدان دادن به سرمایه‌داری وابسته بود. در عرصه اجتماعی و فرهنگی ارزش‌های غربی جایگزین ارزش‌های دینی و سنتی گردید. عرصه سیاسی نیز همراه با سرکوب نیروهای مخالف و شخصی و متمرکز شدن روزافزون دستگاه دولت بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۴۶-۷۱). انقلاب اسلامی ندای تغییر این وضع و درانداختن طرحی نو در سیاست ارایه داد و توانست توده‌های مردم را حول محور سیاست انقلابی گرد آورد و آن را جزیی از هویت خودی قرار دهد.

بنابراین، با وارد ساختن عنصر سیاست به خودی سرزمینی، می‌توان تعریف دقیق‌تری از خودی سرزمینی ارایه داد. بر این اساس، افراد یا تشکل‌ها، در عین داشتن عناصر دیگر هویتی، به دو مقوله فراگیر سرزمین و سیاست، علاقه نشان می‌دهند و خواهان اداره سرزمین خود با سیاست مشترک یعنی حکومت انقلابی می‌باشند. البته سیاست در ذات

خود عنصری مرکب از مؤلفه‌هایی چون ظلم‌ستیزی، استبدادستیزی، استعمارستیزی، آزادی‌خواهی، عدالت‌خواهی و استقلال‌خواهی است. برخی از این مؤلفه‌ها قابلیت حضور در بطن برخی دیگر از عناصر هویتی مانند فرهنگ را هم دارند؛ اما به دلیل اینکه انقلاب اسلامی منادی این مضامین است، ما آن را در عرصه سیاست مورد توجه قرار دادیم.

از شعارها استنباط می‌شود که خودی سرزمینی، از نظر بهره‌مندی از عناصر مشترک، به دو گروه حداقلی و حداکثری تقسیم شده است: یعنی «خودی سرزمینی حداقلی» و «خودی سرزمینی حداکثری». در مورد اول، اشتراک به یک یا چند عرصه محدود می‌شود؛ یعنی ممکن است فقط زندگی مشترک در سرزمین مشترک و سیاست مشترک آنها را به هم دیگر نزدیک سازد. در حالی که این افراد از نظر دینی، فرهنگی و غیره، یا اصلاً قرابتی ندارند و یا این قرابت به حداقل درجه تقلیل یافته است. نسبت کلیه مسیحیان و زردشتیان با مسلمانان و هر یک از این اقلیت‌ها با همدیگر، از چنین ویژگی‌ای برخوردار است. اشتراکات آنها حداقلی است و هرگاه اقلیت‌های دینی، به دلیل سرزمین مشترک، با انقلاب همراهی نشان می‌دادند، جزء خودی سرزمینی محسوب می‌شدند. عناصر پیونددهنده آنها، سرزمین و سیاست بود که در شعار «یهودی - مسلمان آزادیت مبارک» یا «یهودی - مسلمان پیوندتان مبارک» دیده می‌شود.

در مورد دوم، اشتراکات حداکثری است؛ یعنی علاوه بر سرزمین و سیاست مشترک (انقلابی‌گری)، در عرصه اعتقادات و باورها، فرهنگ، ذهنیت تاریخی مشترک و مانند آن نیز یکسانی دیده می‌شود. شعار زیر مبین چنین دیدی است: «عرب و عجم را دین یکی و پیمبر یکیست جهاد و سنگر یکی و امام و رهبر یکیست». البته این نوع خودی نیز، بنا به ماهیت شیعی انقلاب، قابلیت تقسیم به حداقلی سنی و حداکثری شیعی را دارد که در شعار «برادر تسنن اتحاد اتحاد» دیده می‌شود. در عین حال، آگاهی سیاسی مردم و هشدار رهبران انقلاب نه فقط مانع از فعال‌شدن این گسست‌ها بود، بلکه آن را به عامل قدرت تبدیل می‌نمود. به سخن دیگر، خرده‌هویت‌های مذکور، به دلیل تسلط هویت خودی سرزمینی با عنصر سیاسی، زمینه بروز تنش بین حداقلی و حداکثری را نمی‌داد.

خلاصه سخن اینکه، از تجمیع دو عنصر سیاست و سرزمین از مؤلفه‌های هویت ملی، به شاخص جدید یعنی «خودی سرزمینی» رهنمون می‌شویم. هرچند در تفکیک، دین را به این دلیل که تأثیر پایایی بر هویت‌ها دارد، پررنگ نشان دادیم؛ اما در انقلاب اسلامی، به رغم وجود آرمان‌های دینی، آرمان‌های سیاسی نیز فعال عمل می‌کردند و از این رو می‌توان گفت هرچند انقلاب دارای صبغه دینی پررنگی بود؛ اما به دلیل

انقلابی‌گری، آزادی‌خواهی و استبداد و استعمارستیزی، بر جنبه‌های گسست‌زا تأکید نمی‌شد و این امر در شعار «یک سرزمین، یک دولت، آنهم به رأی ملت» دیده می‌شود. می‌توان سطح‌بندی هویت مبتنی بر خودی سرزمینی را به صورت زیر نمایش داد:

= سیاست مشترک	شیعی	خودی حداکثری	خودی سرزمینی
	سنی		
= سیاست مشترک	خودای اقلیتی		اقلیت‌های دیگر که رویکرد مثبت به انقلاب داشتند

از شعارها، نوع دیگری از خودی استنباط می‌شود که با خودی سرزمینی متفاوت است. کسانی یا ملت‌هایی در بیرون از مرزهای سرزمین ایران بودند که به رغم فقدان اشتراک در سرزمین، فرهنگ و ذهنیت مشترک با انقلابیون ایران، فقط در یک عنصر اشتراک داشتند و آن هم سیاست بود. یعنی آنها نیز به برخی از مؤلفه‌های سیاست از جمله انقلابی‌گری (ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی، استعمارستیزی، استبدادستیزی) علاقه نشان می‌دادند. در این صورت، در شعارها، این دسته نیز به رغم تفاوت‌های بنیادین در برخی از مؤلفه‌های هویت، «خودی» محسوب شده‌اند که آن را «خودی فراسرزمینی» می‌نامیم. در خودی فراسرزمینی، دو سطح قابل شناسایی است: یکی «خودی فراسرزمینی سیاسی یا حداقلی» که منظور از آن، ملت‌ها، دولت‌ها یا گروه‌هایی هستند که به رغم تفاوت آشکار در مؤلفه‌هایی چون دین، فرهنگ، زبان و مانند آن تنها در عنصر سیاسی اشتراک دارند. در این موارد، مثلاً، استعمار به عنوان عامل بیرونی پیونددهنده هویت ملی ایرانیان انقلابی با جنبش‌های ضد استعماری همچون جنبش ویتنام، کوبا، آلبانی و مانند آن است. دوم، «خودی فراسرزمینی ایدئولوژیک یا حداکثری» است. در این تلقی از خودی، عامل دین بدون توجه به تفاوت‌های فرهنگی، مذهبی و زبانی، پیونددهنده آنها با هویت ملی ایرانی است؛ مانند جنبش فلسطین و لبنان. البته در این نوع خودی نیز عنصر سیاسی حضور دارد.

۲- دیگری سرزمینی و دیگری فراسرزمینی

همان طور که پیشتر اشاره شد، هویت ملی از مجموعه‌ای از عناصر و مؤلفه‌ها تشکیل شده است. هر شخص یا گروهی، به رغم حضور فیزیکی در سرزمین خاص، علایق و مشترکات فرهنگی، ذهنیت تاریخی مشترک، دین مشترک و رفتار و باورهای متعارض با شاخص اصلی از خود نشان دهد، به عنوان «دیگری سرزمینی» شناخته خواهد شد. در این تفکیک، باز هم عنصر اصلی سیاست (انقلابیگری) است. در دیگری سرزمینی، مسأله اصلی نه تفاوت، بلکه تعارض یا تضاد است. برای مثال، بین کلیمیان و شیعیان تفاوت‌های زیادی وجود دارد. تا زمانی که این تفاوت‌ها در یک سازوکار پیچیده ناشی از تحولات به تضاد تبدیل نشود، این دو، جزء خودی سرزمینی محسوب خواهند شد. در شعارها، دوبار از یهودیان به عنوان خودی سرزمینی یاد شده است؛ اما همینکه مؤلفه‌های متفاوت آنان فعال شود، به ویژه در عرصه سیاست، آنگاه خودی سرزمینی به دیگری سرزمینی تبدیل می‌شود. بنابراین، همان‌طور که یک کلیمی در صورت مخالفت با عنصر سیاسی هویت، ممکن است به دیگری سرزمینی بدل شود، به همان اندازه نیز ممکن است یک فرد شیعی به همان وضع دچار آید.

البته مرزبندی بین خودی و دیگری بر پایه سیاست، بسیار حساس، سیال و شکننده است. یعنی گستره این خودی و دیگری، با قبض و بسط سیاست حاکم، کم و زیاد می‌شود. حتی گاه ممکن است تعارض بین این دو به جنبه‌های شخصی تنزل نماید. شاید شکل‌گیری هویت ملی بر پایه سیاست (انقلاب)، جنبه موقتی و زودگذر باشد و با گذر از دوره انقلاب، دوره ثبات پدید آید که در آن سایر عناصر هویت بر سیاست غلبه پیدا می‌کنند.

پس دیگری سرزمینی از طریق تعارض یا تضاد با خودی سرزمینی ایفای نقش می‌کند. همان‌طور که در خودی سرزمینی موافقت با سیاست به واردشدن به عرصه خودی می‌انجامد، در اینجا نیز مخالفت با سیاست، فرد را به رغم همه اشتراکات هویتی به دامن دیگری سرزمینی می‌اندازد. در این قسمت نیز بایستی بین دیگری سیاسی و دینی تفکیک قایل شویم. یعنی هرگاه فرد یا گروهی با عنصر تمایزبخش خودی و دیگری یعنی سیاست، در تعارض قرار گیرد، اما در سایر مؤلفه‌ها همچون دین، فرهنگ و علایق تاریخی مشترک، همگامی داشته باشد، دیگری حداقلی نامیده می‌شود؛ زیرا اینان به محض رفع تعارض و همگامی با سیاست، به خودی سرزمینی حداکثری می‌پیوندند. دسته دوم، دیگری سرزمینی دینی است. یعنی اینان علاوه بر تعارض در سیاست، در عرصه دینی و فرهنگی نیز تعارض پیدا کرده‌اند. با رفع هر دو تعارض، آنان

باز هم امکان وارد شدن به عرصه خودی سرزمینی حداکثری را نمی‌یابند و ناگزیر به عرصه دوم یعنی خودی سرزمینی حداقلی وارد می‌شوند. گونه دوم از دیگری، «دیگری فراسرزمینی» است که در آن، هیچ‌گونه اشتراک در عناصر هویتی دیده نمی‌شود؛ بلکه مخالفت با سیاست و سایر عناصر هویتی به شکل‌گیری این نوع دیگری انجامیده است که از آنان می‌توان به دشمنان انقلاب یاد کرد. در این مقوله، مثل معروف «دشمن دوست من دشمن من است» صدق می‌کند؛ یعنی هرگاه افراد یا گروه‌هایی، خارج از سرزمین با خودی‌های فراسرزمینی تعارض پیدا کنند، دیگری برای خودی‌های فراسرزمینی، دیگری برای انقلابیون می‌شود. اینکه در اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی، حمایت از ملل تحت ستم و دشمنی با استکبار، به عنوان اصول تغییرناپذیر قلمداد شده، ناشی از ظلم‌ستیزی و غرب‌ستیزی انقلاب است.

در شعارهای انقلاب، همان گونه که بین خودی‌های سرزمینی و خودی‌های فراسرزمینی، به خاطر عقاید و رفتار سیاسی مشترک، اتحاد و همبستگی وجود داشت، به همان سان، بین دیگری‌های سرزمینی و دیگری فراسرزمینی نیز پیوند برقرار شده و باز هم سیاست و منافع سیاسی مشترک، آن دو را به هم نزدیک ساخته است. مرتبط دانستن گروه‌های سیاسی مخالف انقلاب با کشورهای امپریالیست، برآیند این نزدیکی دیگری‌ها به همدیگر است. شاید در عالم واقع، ارتباط واقعی بین این دو دیگری نباشد؛ اما این ارتباط در عرصه نظری و ذهنی برقرار شده است.

با توجه به توضیحات بالا، می‌توان نمودار دیگری‌ها را به شرح زیر ترسیم کرد:

سیاست	حداقلی (تعارض در عرصه سیاست)	دیگری سرزمینی	دیگری
	= سیاست حداکثری (تعارض در بیش از یک مؤلفه)		
سیاست	حداقلی (تعارض در عرصه سیاست)	دیگری فراسرزمینی	دیگری
	= سیاست حداکثری (تعارض در بیش از یک مؤلفه)		

۳- پیوندها و تقابل‌ها

در عرصه هویت، تمایز بین «خودی» و «دیگری»، نقش محوری دارد؛ اما در شعارها، صرف وجود تفاوت باعث این تفکیک نشده و بروز پیوندها و تعارضها در شکل‌گیری جبهه‌ها مؤثر بوده است. در عرصه پیوندها، می‌توان دو نوع پیوند یافت:

۱- پیوند خودی سرزمینی با خودی فراسرزمینی: مانند شعار «خمینی می‌رزمند فلسطین می‌رزمند».

۲- پیوند دیگری سرزمینی با دیگری فراسرزمینی: مانند لیبرال و منافق با آمریکا؛ چریک‌های فدایی خلق با شوروی و آمریکا؛ پهلوی با آمریکا و شوروی، در شعار «نفت را کی برد آمریکا، گاز را کی برد شوروی، پولش را کی می‌خورد پهلوی».

نقطه عطف دو جبهه خودی و دیگری نیز در تقابل‌ها بود که در این خصوص، چهار نوع تقابل قابل شناسایی است:

۱- تقابل خودی سرزمینی با دیگری سرزمینی؛ مانند تقابل ارتش خلقی با ارتش شاهی، کارگر با سرمایه‌دار و نظام توحیدی با نظام شاهنشاهی.

۲- تقابل خودی سرزمینی با دیگری فراسرزمینی؛ مانند تقابل خلق ایران با آمریکا و اسرائیل.

۳- تقابل خودی فراسرزمینی با دیگری سرزمینی؛ مانند تقابل فلسطین با خائنان انقلاب و مسلمانان جهان با شاه ایران.

۴- تقابل خودی فراسرزمینی با دیگری فراسرزمینی؛ مانند فلسطین با اسرائیل و ویتنام با آمریکا.

دوانگاری معرفتی، سبب شده تا جبهه‌های تقابل، به صورت جبهه خیر و شر، خدا و شیطان، حق و باطل و دوست و دشمن درآید. در بسیاری از شعارها، این دوانگاری نمود عینی دارد. یک بخش از شعارها، جنبه سلبی و بخش دیگر جنبه ایجابی داشت. برای مثال در شعار: «ویتنام، فلسطین متحد خلق ما / آمریکا، اسرائیل دشمنان خلق ما»، تقابل بین خودی فراسرزمینی با دیگری فراسرزمینی است. در واقع، بین ایرانی و ویتنامی، تفاوت‌های بسیاری از جمله تفاوت‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی وجود دارد، اما نقطه عطف پیونددهنده آنها عنصر سیاست و مبارزات ضد استعماری است که پیونددهنده هویتی دو ملت شده است. به همین دلیل، ویتنام در زمره خودی فراسرزمینی حداقلی است؛ اما فلسطین جزء خودی فراسرزمینی حداکثری می‌باشد. مسلمان بودن، از عناصر دینی و مبارزه با استعمار و تلاش برای آزادی و استقلال جزء عنصر سیاسی است و این دو هویت ایرانیان را به هویت آنان پیوند زده است.

پیوندها و تقابل‌ها، نشان می‌دهند که هویت ملی ایرانیان در آستانه انقلاب، به دلیل فضای انقلابی، بیشتر بر پایه تقابل بوده تا پیوند. به سخن دیگر، پیوندها بیش از دو محور، امکان تحقق نیافته است؛ در حالی که جبهه تقابل بسیار وسیع‌تر از جبهه پیوندها بود. شاید بتوان گفت انقلاب به گونه‌ای، مبارزه‌جویی با دیگری را در ذهنیت و عمل ایرانیان قرار داده است. مفاهیمی که بر پیوندها دلالت دارد؛ مانند «همبستگی»، «اتحاد»، «پیوند»، «برادری و برادر و خواهر»، «همسنگر»، در مجموع با ۱۴۰ مورد در شعارها، قابل احصاست. در مقابل، مفاهیمی که به نوعی بیانگر رفتار انقلابی است، مانند «خیزش و بپاخیز»، «قیام»، «خروش»، «جهاد» و «انقلاب»، با ۲۶۹ فراوانی، در شعارها آمده است. همچنین، مفاهیمی که به نوعی برآیند رفتار دیگری است مانند «اختلاف»، «تفرقه»، «دشمن و دشمنی»، با ۱۲۱ فراوانی در شعارها دیده می‌شود. اگر مفاهیم پیوند دهنده و تفرقه‌آمیز را در یک دستگاه دیالکتیک تز و آنتی تز قلمداد کنیم و خروش و انقلاب را سنتز بدانیم (با ۲۶۹ فراوانی)، نتیجه به دست آمده بیانگر تناسب قابل قبول دو پدیده تقابل و پیوند در شعارهاست.

توزیع فراوانی خودی‌ها و دیگری‌ها در شعارها

۱- توزیع فراوانی خودی سرزمینی

گستره خودی سرزمینی در شعارها از نظر محتوی و شاخصه، بسیار فراوان‌تر از سایر گستره‌های هویتی است. در شعارها، ماهیت اسلامی هویت با تأکید مضاعف مطرح شده؛ اما از مظاهر و عناصر پیش از اسلام، چه تاریخی و چه اسطوره‌ای، بهره گرفته نشده است. به نظر می‌رسد، بی‌توجهی به مؤلفه‌های هویتی ایران باستان و یا نگرش نکوهش‌آمیز به آن، نشان از تغییر در مؤلفه‌های هویتی ایرانیان دارد. پهلوی‌ها در تبلیغات فرهنگی خود، سلطنت ایران باستان و مؤلفه‌های وابسته بدان را پررنگ ساخته و آن را جزء جدایی‌ناپذیر هویت ایرانی قلمداد و در مقابل، به عناصر اسلامی بی‌اعتنایی می‌کردند.

در شعارها، بی‌اعتنایی به مؤلفه‌های اسطوره‌ای و تاریخی پیش از اسلام به وضوح دیده می‌شود. برای مثال کورش دو بار در شعارها یاد شده که هر دو بار، رویکرد تحقیرآمیز بدان دیده می‌شود. البته، در هر دو مورد، شعارها معطوف به پاسخ‌گویی به بیانات شاه بوده که گفته بود «کورش تو آسوده بخواب که ما بیداریم». این عبارت، به

صورت‌های زیر در شعارها آمده است: «کوروش برخیز گندش در آمد، مشروطه سلطنتی عمرش در آمد» یا «کوروش بیدار شو گندش در آمد پهلوی پدرش در آمد». به این ترتیب، هویت ملی مبتنی بر نمادهای باستانی، نه تنها مورد حمایت قرار نگرفته؛ بلکه به استهزاء گرفته شده است. شاید چنین نگرشی برآیند مخالفت با پهلوی بوده و اشاره به نمادهای باستانی، به خودی خود مد نظر نبوده است. در این میان، شعار «خدا، شاه، میهن» به شعار «خدا، قرآن، خمینی» تغییر یافت. در این شعار، جای میهن با قرآن عوض شده که تأکیدی بر عناصر هویتی اسلامی به جای ایرانی است؛ اما از این شعار مخالفت با مؤلفه سرزمین بر نمی‌آید.

به رغم بی‌توجهی به مؤلفه‌های ایران پیش از اسلام، سرزمین ایران به عنوان یکی از مؤلفه‌های هویتی مورد تأکید قرار گرفته است. شعارها، با واژه و مفاهیم متعدد، به «ایران» به عنوان وطن توجه کرده‌اند؛ از جمله «سرزمین»، «کشور»، «وطن»، «میهن»، «این خاک و دیار»، «این مرز و بوم». تأکید بر این مفاهیم، جدای از تفاوت معنایی آنان در فرهنگ سیاسی، نوعی تأکید بر هویت‌سازی سرزمینی است. به نظر می‌رسد، در شعارها، تفاوت‌های معنایی علمی بین «کشور» یا «میهن» یا «مملکت» مد نظر نبوده و این مفاهیم مترادف هم به کار رفته‌اند.

علاوه بر عنصر سرزمینی هویت، از افراد ساکن آن که تداوم بخش هویت هر ملت به شمار می‌آیند، یاد شده است. در شعارها، برای نشان‌دادن آن از مفاهیمی چون «ملت»، «امت»، «مردم»، «خلق»، «جوانان» و «ایرانی» استفاده شده است. برخلاف آنچه در باره سرزمین و مملکت و کشور گفتیم، به‌کارگیری مفاهیم متفاوت درباره ساکنان آن، بر شناخت پیشینی مبتنی است و هرچند همه آنها به یک مدلول دلالت دارد؛ اما نوع نگاه به این مفاهیم، برآیند نوعی ایدئولوژی است که می‌توان استفاده از مفاهیم «امت»، «ملت» و «خلق» را دلیلی بر چندپارچگی هویتی ایرانیان دانست. امت مبنای دینی دارد و شامل کسانی می‌شود که به دین اسلام ایمان بیاورند و در سطح محدودتر، جامعه مؤمنان است که ایمان‌آوردگان به مذهب را مورد تأکید قرار می‌دهد. در حالی که ملت مبنای سیاسی دارد، برآمده از اندیشه جدید دولت - ملت است و فراتر از پیروی از دین خاص می‌باشد. مفهوم ملت، معطوف به سرزمین و سیاست است. هرچند نمی‌توان در تمام مواردی که این دو مفهوم به‌کار رفته‌اند، تفاوت مبنایی آن دو را در شعارها استنباط کرد؛ زیرا در برخی موارد به جای هم به‌کار رفته‌اند، اما آشنایی پیشینی، بر تفاوت معنایی و مبنایی در برخی شعارها دیده می‌شود. برای مثال در شعار «پیکاری و منافق

منفور ملت ماست، مخالف دین ما و دشمن امت ماست». در این شعار، پیکاری و منافق به عنوان دو حزب با سازوکار مدرن مطرح شده و در مقابل آن ملت قرار گرفته که بازهم مفهومی نوین است. البته به‌کارگیری مفهوم منافق برای اطلاق بر بخشی از دیگری سرزمینی، مبنای دینی دارد؛ اما در اینجا بر گروه سیاسی خاص تأکید شده است. این در حالی است که در بخش دوم شعار، تعارض دو دیگری سرزمینی با عناصر هویت‌ساز بنیادین یعنی «دین» مطرح شده و بلافاصله مفهوم «امت» در کنار دین قرار گرفته است. این معنا در شعار زیر هم دیده می‌شود: «دشمن دین و امت در پیشگاه ملت اعدام باید گردد». استفاده از مفهوم خلق به جای ملت یا امت، برگرفته از اندیشه‌های چپ است و علاوه بر آن، مفاهیم متعدد دیگری از ادبیات سیاسی چپ نیز در شعارها دیده می‌شود.

توضیح این نکته ضروری است که از مفهوم «ملی» نیز در شعارها به صورت محدود استفاده شده که هدف آن نه «ملی‌گرایی» به مثابه ایدئولوژی جدید، بلکه ایرانی‌بودن است. هر جا ملی‌گرایی به عنوان ایدئولوژی سیاسی جدید مد نظر بوده با نگرش تحقیرآمیز همراه شده است. برای مثال در شعار «ضد ملی‌گرایی، ولایت فقیه است، تنها ره‌رهایی ولایت فقیه است» یا «ملی‌گرا در بدرت می‌کنیم».

همچنین در خودی سرزمینی، «فرهنگ» نیز به عنوان یکی از شاخص‌های هویتی مطرح شده که می‌توان آن را در دو مفهوم «فرهنگ اسلامی» و «فرهنگ ما» نشان داد. عناصر متعارض آن نیز «فرهنگ بیگانه» و «فرهنگ استعماری» بوده است.

در تکمیل بحث خودی، باید گفت که فراوانی مفاهیم اتحاد و همبستگی (ومفاهیم مشابه مانند پیوند، برادری و همسنگر)، ۱۴۰ مورد است. در شعارها، دعوت به خیزش و انقلاب (قیام، خروش و جهاد) ۲۶۹ مورد می‌باشد که به نوعی نمایانگر هویت ایرانیان در آستانه انقلاب است.

توزیع فراوانی عنصر سرزمین و مردم ساکن در آن، در جدول شماره (۱) زیر آمده است:

جدول شماره ۱: توزیع عنصر سرزمین و مردم ساکن در آن

ردیف	مفاهیم	فراوانی	درصد
۱	ایران	۱۰۴	
۲	وطن	۲۹	
۳	کشور	۲۹	
۴	سرزمین	۱۸	

۵	مملکت	۳
۶	میهن	۳
۷	این مرز و بوم	۳
۸	این خاک و دیار	۱
۹	ملت یا ملتی	۱۱۰
۱۰	امت	۲۴
۱۱	مردم	۳۰
۱۲	خلق ما	۶۹
۱۳	جوانان ما	۱۱
۱۴	ملی و ملی‌گرایی	۳۱
۱۵	آیت الله خمینی	۵۱۰
	جمع	۹۷۵
		۴/۶۳۴

فراوانی جدول (۱)، نشان می‌دهد که در ۴/۶۰ درصد شعارها، مؤلفه‌های سرزمینی هویت حضور دارد. این درصد، از فرمول فراوانی ضرب در ۱۰۰ تقسیم بر ۲۱۰۴۰ مفهوم معنادار موجود در شعارها، به دست آمده است.

نمونه‌ای از شعارهای مربوط به شاخصه‌های سرزمینی هویت:

- «ایران کشور ماست خمینی رهبر ماست»

- «ایران ما دریای خون است رژیم ظالم شاه سرنگون است»

- «ایران وطن ماست خاکش کفن ماست»

- «ارتش برادر ماست حامی ملت ماست»

- «ارتش ایران حسینی شده رهبر ایران خمینی شده»

- «جهاد کن مسلمان، این سرزمین خون را، آزاد کن مسلمان»

یکی دیگر از شاخصه‌های خودی سرزمینی، «دین اسلام» است که با عناوین و مفاهیم متعدد در شعارها نمود یافته است. اکثر صاحب نظران بر نقش اسلام در هویت‌سازی ایرانیان تأکید کرده‌اند (میرمحمدی، ۱۳۸۳). اکنون با روش کمی، سعی در نمایاندن آن در شعارها داریم.

به منظور تبیین اسلام، به عنوان عنصر هویت‌ساز، آن را به شاخص‌هایی همچون خدا، قرآن رسول‌الله، دین اسلام و غیره، تقسیم کرده‌ایم و یکی از شاخص‌ها را نیز به عنوان:

«آیات قرآنی»، نشان داده‌ایم. منظور از این شاخص، استفاده از آیات قرآنی مانند «انا فتحنا لک فتحا مبینا»، «لا اله الا الله»، «تقاتلوا اولیاء الشیطان» و غیره است که ذکر تک تک آنها به تطویل بلامقصد می‌انجامد. جدول شماره ۲، توزیع فراوانی شاخص‌های عنصر دین را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۲: نمود دین اسلام در شعارهای انقلاب

ردیف	مفاهیم	فراوانی	درصد
۱	خدا/ الله اکبر/ الله	۱۲۸	
۲	قرآن	۶۳	
۳	آیات قرآنی	۴۲	
۴	رسول الله	۱۳	
۵	دین اسلام	۳۰	
۶	مسلمان/ مسلمین	۲۷	
۷	کشور اسلامی	۱۰	
۸	شهادت	۸	
۹	شهید	۳۰	
۱۰	مسجد	۶	
۱۱	نماز	۸	
۱۲	فرهنگ اسلامی	۸	
۱۳	قهرمان اسلام	۳	
	جمع	۳۷۵	۱/۷۸۲

درصد بالا نیز با توجه به فرمول جدول شماره (۲) به دست آمده است. نمونه ای از شعارها: «فتح اسلام در جهاد است به نماز و قرآن»
 «الله اکبر خمینی رهبر / می‌رویم به جنگ شاه ستمگر»
 «خون گرفته ایران را، می‌کشند جوانان را، حافظین قرآن را»
 «راه ما راه قرآن و دین است، فتح و پیروزی ما یقین است.»
 «منطق اسلام برادران چنین است، پیروزی مسلمین بر جهان یقین است»
 مظاهر شیعی یکی دیگر از شاخص‌های عنصر هویت‌ساز ایرانیان است. به دلیل



تبلور فوق‌العاده آن در شعارها و ماهیت شیعی انقلاب اسلامی (اخوان منفرد، ۱۳۸۱):
۲۲۴-۲۳۲)، فراوانی آن، به عنوان شاخص مؤثر، به صورت جداگانه در جدول شماره ۳
نمایش داده می‌شود:

جدول شماره ۳: نمادهای شیعی در شعارها

ردیف	مفاهیم	فراوانی	درصد
۱	علی / شاه نجف	۱۰	
۲	حکومت علی (ع)	۴	
۳	فاطمه زهرا (س)	۸	
۴	امام حسن (ع)	۲	
۵	امام حسین (ع)	۹	
۶	سبط پیامبر	۲	
۷	عاشورا	۱۱	
۸	نهضت حسینی	۲۰	
۹	راه حسین	۱۰	
۱۰	وارث حسین	۵	
۱۱	کربلا	۱۸	
۱۲	اربعین / شام غریبان	۶	
۱۳	حر	۷	
۱۴	بقیه... / مهدی صاحب زمان	۲۰	
۱۵	امام هشتم	۶	
۱۶	یزید و معاویه	۲۱	
۱۷	شمر	۲	
	جمع	۱۶۱	۰/۷۶۵

تعداد مفاهیم مربوط به مظاهر شیعی در جدول فوق، نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی بخشی از هویت خود را از قیام عاشورا به عنوان نهضت ضد ظلم و ستم وام گرفته است. قیامی که برای برپایی عدالت و حق برپا شده بود. در مورد مقبولیت تشیع می‌توان گفت اسلام شیعی در ایران یکی از عوامل موجد همبستگی اجتماعی است. ایرانیان هرگز نتوانستند از نمادهای همبستگی نوین و دنیوی یا ملی‌گرایی به عنوان مؤلفه مهم هویت جمعی استفاده کنند و همواره یکی از مؤلفه‌های هویت جمعی آنان شیعه بودن است (ص ۲۲۷).

وجود تعداد قابل توجهی از نمادهای شیعی در شعارها، نشان می‌دهد که جامعه ایران برداشتی نوین از مضامین نمادهای سنتی شیعی همچون قیام عاشورا، شهادت،

انتظار و ظهور را مورد توجه قرار داده است. نمادهای شیعی نه تنها به انفعال، عافیت طلبی و مصلحت‌جویی اجتماعی و سیاسی نینجامیده، بلکه کنش‌گری سیاسی توأم با دگرگونی جامعه را هدف گرفته است. این تغییر برداشت در شعارها، به نوعی تحت تأثیر دیدگاه‌های امام خمینی (ره) است. ایشان به به منظور برانگیختن مردم برضد رژیم و بازگرداندن شهامت به آنها، از نمادهای شهادت، واقعه کربلا و انتظار، تفسیر عقلانی، این جهانی و انقلابی ارائه دادند. با درک این نکته که هدف امام از انقلاب تشکیل حکومت دینی، رفع استبداد داخلی و استعمار خارجی بود، دگرگونی در برداشت از مفاهیم و نمادهای شیعی بیشتر قابل فهم می‌شود.

یکی از راهکارهای انقلاب اسلامی در ترویج مظاهر شیعی، تمسک به راهبرد «تشابه جویی» است. تشابه‌جویی یکی از اصول مهم در قوام‌بخشی به ذهنیت تاریخی هر ملت است. تشابه‌جویی، اصالت‌دادن به عناصری از انسان و اجتماع از طریق مقایسه و تشبیه با عناصر اصیل و قدیمی دیگر است. تشابه‌جویی ناشی از حالتی روحی و روانی است که انسان را وا می‌دارد تا دوست‌داشتنی‌های خود را به عناصر اصیل و بالذات تشبیه نماید. این راهبرد برای تداوم حیات، امید به آینده و کمال‌جویی انسان، امری ضروری است و معمولاً انسان در هر سطحی بدان دست می‌زند. مردم ایران در انقلاب، از طریق تشابه، در صدد بودند تا هویت عناصر اصیل را تداوم بخشیده و آن را با هویت خود یکی سازند. می‌توان تشابه‌جویی را نوعی تلاش برای ایجاد وحدت در ذهنیت آدمی دانست. انسان‌ها از طریق تشابه، ذهن و پندار خود را با واقعیت‌های اجتماعی زمان خود می‌آمیزند. از این رو، تشابه‌جویی یکی از راه‌های نزدیکی پندار آرمانی به کردار واقعی است (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۸۸).

تشابه‌جویی در شعارها، ضامن تداوم هویت شیعی و انتقال آن به انقلاب اسلامی شده است. تشابه «سلطنت پلید به مسلک یزید»، «پرسنل هوایی به حر زمانه»، «وارثین حسینی به پیروان امام خمینی»، «ارتش حسینی به رهبر خمینی»، «ایران به کربلا»، «خمینی فرزند زهرا»، «لشکر خمینی به پیرو حسینی» و غیره، از آن جمله است. در این شعارها، تقابل عنصر خیر و شر و خوبی و بدی به عنوان تقابل خود و دیگری نمود یافته است. برای مثال، «خمینی خمینی تو وارث حسینی / پهلوی پهلوی تو وارث یزیدی»، «مهدی صاحب زمان برس به فریاد ما شاه آدمکشان کشته جوانان ما».

نمونه‌ای از شعارها با محوریت مظاهر شیعی:

«برای حفظ قرآن، مسلمان عاشورا به پا کن»

«گر یار حسینی بیوند به خمینی»
 «ایران کربلا از خون کشته‌ها می‌رسد ندا پاینده باشد مولا خمینی»

۲- توزیع فراوانی خودی فراسرزمینی

شعارهای انقلاب در جبهه‌گیری علیه دیگری‌ها، خط فاصل بین خودی‌ها را با آنها به روشنی ترسیم کرده است. بدیهی است انقلاب نوعی پدیده اجتماعی و سیاسی است که فقط به دنبال دشمن‌سازی نیست، بلکه دوست‌یابی نیز از ضروریات آن است. در عین حال منطق و روحیه انقلابی، به دلیل قضاوت‌های سریع و بدون مصلحت‌گرایی‌های سیاست‌مداران، موجب شده تا گستره خودی‌های فراسرزمینی، محدودتر از دیگری فراسرزمینی باشد. جدول زیر (شماره ۴)، محدوده خودی فراسرزمینی را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۴: توزیع خودی فراسرزمینی

ردیف	مفاهیم	فراوانی	درصد
۱	فلسطین	۴۱	
۲	بیت‌المقدس / قدس	۷	
۳	عرفات	۴	
۴	لبنان	۳	
۵	افغانستان / افغان	۱۰	
۶	عراق	۲	
۷	ویتنام	۵	
۸	فیلیپین	۲	
۹	شیلی	۲	
۱۰	اریتره	۴	
۱۱	ملت‌های محروم	۱	
۱۲	جنبش‌ها / نهضت‌های جهانی	۲	
	جمع	۸۲	۰/۳۸۹

جدول شماره ۴، نشان می‌دهد که فلسطین (و متعلقات آن عرفات و قدس) در میان جبهه خودی فراسرزمینی، بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده است. مقایسه آن

با فراوانی (۳۰) دشمن شماره دوم انقلاب یعنی اسرائیل، در جدول بعدی، نشانگر پیوند حداکثری انقلاب با فلسطین در میان خودی فراسرزمینی است. حتی تأکید بر دوستی با فلسطین، بیش از دشمنی با اسرائیل مطرح شده است. البته این سخن به این معنا نیست که انقلاب، دشمنی کمتری با اسرائیل داشت؛ بلکه پیوند با فلسطین روی دیگر تقابل با اسرائیل بود. در میان خودی فراسرزمینی نیز آمار و محتوای شعارها بیانگر نوعی دسته‌بندی است که از آن به عنوان حداکثری و حداقلی یاد کردیم. برای مثال در شعار «فلسطین متحد خلق ما ویتنام سمبل پیکار ما»، این رده‌بندی نمایان است.

نکته قابل تذکر اینکه، عراق، در هر دو جبهه خودی و دیگری، آمده است. در شعارهای پیش از انقلاب جزء خودی‌ها و پس از شروع جنگ، در ردیف دیگری ذکر شده است. چند نمونه از شعارها: «آمریکا تو خالی است، ناوگانش پوشالی است، ویتنام گواه است»
 «جنگ مسلحانه آغاز باید گردد / حماسه ویتنام تکرار باید گردد»
 «درود بر خلق فلسطین، فیلیپین، اریتره و ایران دشمن سرمایه دار»
 «آمریکا دشمن مایی / فلسطین هم‌رمز راه مایی»

۳- توزیع فراوانی دیگری سرزمینی

با قدرت‌گیری پهلوی‌ها، سیاست اصلی رژیم مبتنی بر سکولاریسم، ناسیونالیسم، باستان‌گرایی و تجددخواهی (غربی‌کردن) بود. اجرای این سیاست، مستلزم محدودساختن نقش اجتماعی علما و در انزوا قرار دادن روحانیت شیعه بود. تخطئه مذهب و انکار فرهنگ سنتی به عنوان عناصر منسوخ‌شده در دنیای جدید توسط روشنفکران حامی رژیم، به بیداری توده‌ای انجامید. تجددگرایی که به عنوان هویت جدید تبلیغ می‌شد، وارد چالش دامنه‌داری با هویت سنتی شد که ریشه در نمادهای دینی و اجتماعی داشت. مبارزه این دو عنصر در شعارها دیده می‌شود. رژیم پهلوی، سلطنت و شاه، حامی هویت جدید و غربی‌کردن ایران، و امام خمینی حامی هویت دینی و سنتی به شمار می‌رفتند.

تحلیل محتوا و فراوانی جدول زیر نشان می‌دهد که دیگری سرزمینی، در مرتبه دوم دغدغه‌های هویتی قرار دارد. به منظور نشان‌دادن فراوانی دیگری سرزمینی، برخی از واژه‌ها و مفاهیم که به نوعی دلالت بر مدلول خاص دارد، استخراج شده است. در این امر، مفاهیمی که به طور مستقیم با خودی سرزمینی تقابل پیدا می‌کرد، مد نظر قرار

گرفته و در شعارها، تقابل آنها به خوبی دیده می‌شود. البته می‌توان تعداد مفاهیم را گسترش داد. جدول شماره ۵، فراوانی دیگری سرزمینی را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۵: توزیع فراوانی دیگر سرزمینی در شعارها

ردیف	مفاهیم	فراوانی	درصد
۱	شاه	۴۶۸	
۲	مظاهر و ارزش‌های سلطنتی	۱۴۸	
۳	خائنان / توطئه‌گر / خائن	۴۸	
۴	ارتجاع / مرتجع	۲۳	
۵	سرمایه‌دار / مترفین	۱۰	
۶	منافق	۹۷	
۷	مستکبرین	۱۰	
۸	لیبرال / روشنفکر وابسته	۸	
۹	سازش‌کار	۱۵	
۱۰	کمونیست / چپ	۲۳	
۱۱	پیکاری	۵	
۱۲	فئودال	۵	
۱۳	مزدور / چماقدار	۲۴	
۱۴	اهل کوفه / خوارج	۱۱	
۱۵	جنبشی	۲	
۱۶	استبداد	۶	
۱۷	دموکرات / کومله	۷	
۱۸	توده‌ای	۱۰	
۱۹	ساواکی / ساواک	۱۷	
۲۰	طاغوت	۸	
۲۱	چریک فدایی	۴۶	
	جمع	۹۶۷	۴/۵۹۶

جدول بالا نوعی اختلاف فاحش بین فراوانی شاه به عنوان دیگری سرزمینی با سایر شاخص‌های دیگری سرزمینی را نشان می‌دهد. گرچه شاه و سلطنت در دوره پهلوی، به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی هویت ایرانی مطرح بود، اما در جریان انقلاب و

دگرگونی هویتی مردم ایران، تبدیل به بزرگ‌ترین دیگری سرزمینی شد؛ به طوری در اکثر شعارها با پسوندها و پیشوندهای تحقیر و توهین‌آمیز فراوانی همراه بود. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: شاه جلاد (۱۴ بار)، شاه خائن (۲۴ بار)، شاه آمریکایی (۱۰ بار)، شاه بی‌شرف (۸ بار)، شاه فراری (۸ بار)، شاه جنایت‌کار (۸ بار)، شاه کثیف (۲ بار)، شاه خون‌خوار (۴ بار)، مرگ بر شاه (۱۴۴ بار). در شعارها، ۱۸ بار شاه به قتل تهدید شده و ۱۲ بار نیز نابودی او خواسته شده است. شعارهایی از قبیل مرگ بر این حکومت یزیدی، دیکتاتور بی‌وطن، سلطنت فاشیستی نیز زیاد شنیده می‌شد. علاوه بر شاه، سایر مظاهر سلطنت همچون شهبانو، دیگر اعضای سلطنتی، جشن‌ها، رضاشاه و نهادهای حکومتی مورد تمسخر قرار گرفته است. همچنین در شعارها، نظام شاهنشاهی عامل هر تباهی و سرچشمه هر فساد معرفی شده است. به این ترتیب، نظام سلطنت، با بالاترین فراوانی، به عنوان مهمترین دیگری سرزمینی مطرح بود.

سایر دیگری‌های سرزمینی چون منافق، چریک فدایی، خائنان و غیره، در سطوح بعدی قرار گرفته‌اند. با دقت در تعریف و اطلاق معنایی واژگان و مفاهیم، می‌توان دریافت که همگی این عبارات بار سیاسی دارند و هر چند برخی از آنها برگرفته از فرهنگ اسلامی می‌باشند؛ مانند مترفین و منافق، اما در اینجا بار سیاسی یافته‌اند. حتی به برخی از مفاهیم مانند فئودال و سرمایه‌دار که بار معنایی اقتصادی دارند، از منظر سیاست نگریسته شده است. چند نمونه از شعارها:

«توطئه منافق افشا باید گردد»؛ «منافق، جنبشی، فدایی دشمن انقلاب است»

«حمله به یک تجمع شیوه ارتجاع است»؛ «با ارتش ارتجاع انقلاب محال است»

«آمریکا دشمن خارجی و ارتجاع دشمن داخلی»؛ «لیبرال، سازشکار قبله تو آمریکاست»

«منافق، منافق استاد تو آمریکاست»؛ «ساواک، سیا، ارتجاع دشمنان خلق ما»

«روحانی مرتجع حامی سرمایه‌دار / روحانی مبارز دشمن سرمایه‌دار»

«اتحاد علیه مستکبرین، شهادت سلاح مستضعفین»؛ «اتحاد کارگران مرگ سرمایه‌داران»

در شعارهای بالا، شاخص‌های هویتی پیش‌گفته به روشنی دیده می‌شود. در واقع،

هم تقابل خودی سرزمینی با دیگری سرزمینی مانند کارگر و سرمایه‌دار، روحانی مرتجع و روحانی مبارز دیده می‌شود و هم پیوند دیگری سرزمینی با دیگری فراسرزمینی، مانند منافق و آمریکا، لیبرال و آمریکا، ساواک و ارتجاع و سیا.

۴- توزیع فراوانی دیگری فراسرزمینی

در شکل‌گیری هویت ملی، برخی از تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را نمی‌توان نادیده گرفت. واقعیت آن است که شکست‌های متعدد در عرصه‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی از جنگ‌های ایران و روس تا پیروزی انقلاب، زنجیره‌ای از تحقیر ملی برای ایرانیان به دنبال داشته است. تحقیر ملی ناشی از خاطره جمعی شکست، اثرات متعددی بر رفتار سیاسی و هویتی جوامع می‌گذارد و گاهی آنها را ناامید و سرخورده و خودکم‌بین می‌سازد و گاهی نیز روحیه دشمن‌ستیزی و بیگانه‌هراسی را در آنها بیدار می‌کند. این دسته، خارجیان را به سان دسته‌های مرموز و توطئه‌گر می‌نگرند که قصد بر هم زدن سامان سیاسی کشور را دارند. تحلیل شعارها نشان می‌دهد که ملت ایران، تحت تأثیر خاطرات جمعی دردناک پیشین، رفتار نوع دوم را از خود نشان داده است. تصویر ساخته و ارایه شده از دیگری فراسرزمینی، در مقایسه با دیگری سرزمینی، قابل تأمل است.

در جدول زیر شاخصه‌های دیگری فراسرزمینی، نمایش داده می‌شود. برخی از شاخص‌ها، در یک مؤلفه خلاصه شده است. برای مثال در شاخص آمریکا مؤلفه‌هایی چون کارتر با ۴۲، ریگان با ۴، سیا با ۲، کاخ سفید با یک و شیطان بزرگ با ۴ فراوانی ادغام شده است. در شاخص اسرائیل، مؤلفه‌هایی چون صهیونیسم با ۱۵، بگین با ۴، موشه دایان با یک و یهود با یک فراوانی، آمده است. در شاخص انگلیس مؤلفه‌هایی چون تاجر با یک و بی بی سی با ۲ فراوانی و در شاخص شوروی مؤلفه‌هایی چون برژنف با ۲، لنین با ۳ فراوانی و در نهایت در شاخص عراق حسن البکر با یک و صدام با ۴ فراوانی ادغام شده‌اند.

جدول شماره ۶: توزیع فراوانی دیگری فراسرزمینی

ردیف	مفاهیم	فراوانی	درصد
۱	آمریکا / کارتر / شیطان / سیا ...	۱۵۹	
۲	اسرائیل / صهیونیسم ..	۴۰	
۳	انگلیس / بی بی سی ...	۷	
۴	شوروی / روسیه / لنین ...	۲۸	
۵	فرانسه / میتران	۲	
۶	شرق و غرب	۱۲	
۷	استعمار / استعماری / استثمار	۱۶	
۸	امپریالیسم / ابرقدرت‌ها	۲۰	

۹	فاشیسم / فاشیست	۳
۱۰	نظام سرمایه داری	۱
۱۱	اروپا	۱
۱۲	بیگانگان / اجنبی	۱۳
۱۳	مستشاران خارجی	۱
۱۴	چین	۱
۱۵	پینوشه	۲
۱۶	بعثی عراق / صدام...	۸
۱۷	محمد تره‌کی	۲
۱۸	سادات	۱۰
۱۹	فهد	۲
	جمع	۳۲۸
		۱/۵۵۸

جدول بالا نشان می‌دهد که بیگانه‌ستیزی و انقلابی‌گری، ویژگی هویتی ایرانیان شده و در جریان تحولات انقلابی نمود عینی یافته است. مقایسه توزیع فراوانی‌ها، نشان می‌دهد که بالاترین ارقام متعلق به آمریکا، اسرائیل، شوروی، انگلیس و عراق است. بجز اسرائیل و عراق، سه دولت دیگر، سابقه استعماری درازمدتی در ایران دارند. عراق سابقه تجاوز به ایران و اسرائیل نیز سابقه ظلم و ستم به مردم فلسطین و حمایت از حکومت پهلوی را دارد. در کنار اسرائیل، سادات از دیگری‌های فراسرزمینی است که به دلیل سازش با اسرائیل، دشمنی ملت ایران را نسبت به خود برانگیخته است. سادات در میان شخصیت‌های دیگری فراسرزمینی، پس از کارتر، جنجالی‌ترین فرد دیگری شناخته می‌شود.

نمونه ای از شعارها: «پیروزی نهائی اخراج امریکا و شوروی»

«امپریالیست خونخوار با کارتر تبه‌کار از صحنه جهانی نابود باید گردد»

«امپریالیسم، کاپیتالیسم، صهیونیسم مثلث استعمار»

«اخراج آمریکائی تکمیل انقلاب است»

«فرهنگ استعماری نابود باید گردد»

«فلسطین متحد تو هستیم / آمریکا، اسرائیل ما دشمن تو هستیم»

«نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی»

نتیجه گیری

با ورود اندیشه‌های غربی به ایران و ورود ایران به صحنه بین‌المللی، دگونی در عرصه هویتی را می‌توان در ابعاد مختلف جامعه به وضوح دید. بر این اساس، هویت ایرانی ترکیبی از عناصر ایرانی، اسلامی و غربی گردید؛ اما چالش بر سر برتری یکی بر دیگری، در جریان بود. با ظهور ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) در اروپا و به تبع آن در ایران، صبغه اسلامی هویت کم‌رنگ شد. در مقابل، بار عناصر ایرانی با خوانش غربی و عناصر غربی، پررنگ گردید. در جریان تحولات انقلابی، بار دیگر چالش بر سر برتری مؤلفه‌های هویت درگرفت و این بار عنصر تضعیف‌شده پیشین، بار دیگر به خودنمایی پرداخت. جدول شماره ۷، فراوانی و درصد فراوانی خودی و دیگری را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۷: توزیع فراوانی خودی و دیگری در شعرا

ردیف	مفاهیم	فراوانی	درصد (۱)	درصد (۲)
۱	خودی سرزمینی	۱۵۱۱	۵۲/۳۲	۷/۱۸۱
۲	خودی فراسرزمینی	۸۲	۲/۸۴	۰/۳۸۹
۳	دیگری سرزمینی	۹۶۷	۳۳/۴۸	۴/۵۶۹
۴	دیگری سرزمینی	۳۲۸	۱۱/۳۶	۱/۵۵۸
	جمع	۲۸۸۸	۱۰۰	۱۳/۷۲۴

درصدهای (۱) جدول بالا، از فرمول فراوانی ضربدر ۱۰۰، تقسیم بر جمع فراوانی، به دست آمده است.

درصدهای (۲) جدول بالا، از فرمول فراوانی و درصد جدول‌های پیشین، به دست آمده است. درصد ۱۳/۷۲، نشان می‌دهد که در انقلاب اسلامی، هویت مسأله مهمی بوده است. هرچند این آمار بدون استفاده از برنامه‌های رایانه‌ای به دست آمده و ممکن است آمار کاملاً دقیقی نباشد؛ اما می‌توان گفت که ضریب خطا بسیار اندک است. به سخن دیگر، ممکن است در آمار و ارقام تفاوت‌هایی دیده شود، اما در نتیجه‌گیری تفاوت محسوسی پدید نخواهد آمد.

در انقلاب، چالش بین دو گروه خودی و دیگری، با شکل‌گیری جبهه‌های هر دو طرف تکمیل گردید. در این مقاله، با توجه به ویژگی پایایی عنصر سرزمین، آن را مبنایی برای تحلیل شعارها در نظر گرفتیم. دو طیف خودی (سرزمینی و فراسرزمینی) و دو طیف دیگری (سرزمینی و فراسرزمینی) شناسایی گردید. فراوانی و درصد

جدول‌های هفت‌گانه، نشان می‌دهد که در انقلاب، چالش اصلی هویت بین عناصر داخل سرزمینی است. انقلاب اسلامی بیش از اینکه عرصه بین‌الملل را به چالش بکشد، معطوف به داخل بود. درگیری با تقسیم‌بندی خودی و دیگری، دقیقاً برآیند نحوه عملکرد دیگران در ایران بوده است. آن بخش‌هایی از دیگری بیشتر به مبارزه فراخوانده شده که درگیری پیشینی با هویت و موجودیت ایران و ایرانی داشتند.

درصد فراوانی بسیار نزدیک مظاهر شیعی و مظاهر سلطنتی از یک سو و تعارض بسیار شدید جریان رهبری دو جبهه خودی سرزمینی (آیت‌الله روح‌الله خمینی) و دیگری سرزمینی (محمدرضاشاه)، بیانگر رویکرد انقلاب به مسایل داخلی بود. شعارها نشان می‌دهد که در دوران انقلاب، دو نوع رویکرد هویتی یعنی اسلام‌گرایی و باستان‌گرایی، با تأکید بر تجدد رو در روی هم قرار گرفته‌اند. هرچند عناصر و شاخص‌های باستان‌گرایی به طور کامل در شعارها نیامده؛ اما در چند مورد محدود نیز رویکرد خصمانه بدان به خوبی نمایان است. در عین حال، رویکرد به شدت منفی به مظاهر سلطنت، نشانگر عدم توافق و همراهی این دو عنصر است. در مقابل، مظاهر دینی در انقلاب، به عنوان عناصر هویت‌ساز نقش ایفا کرده‌اند.

شعارها نشان می‌دهند که در جبهه‌های فراسرزمینی نیز انقلاب بیش از آنکه به یارگیری بپردازد، به مخالفت پرداخته است. کاهش سه برابر فراوانی خودی فراسرزمینی در مقابل دیگری فراسرزمینی، نشان می‌دهد که ظلم‌ستیزی و بیگانه‌ستیزی انقلاب، عنصر جدیدی وارد هویت ملی ایرانیان کرده است. در واقع در هویت ملی انعکاس یافته در شعارها، نوعی تقابل و ستیز با جهان استکباری یا امپریالیسم نمود یافته و شاید بیش از هر دوره دیگر ستیز و تقابل، اصلی‌ترین خمیر مایه شعارها را در بعد دیگری فراسرزمینی نشان داده است. علاوه بر شرایط سیاسی - اجتماعی انقلابی و حاکمیت گفتمان انقلابی بر ادبیات سیاسی جهان در آستانه انقلاب، باید نظر را به بستر فرهنگی و روانی و سیاسی ایرانیان در دو سده گذشته معطوف داریم. شکست ایرانیان از روس‌ها و تحمیل قراردادهای استعماری، امتیازات و وام‌های سنگین، تجاوز به خاک ایران در دو جنگ جهانی به رغم بی‌طرفی و مهمتر از همه تجددگرایی تحمیلی و افراطی فرهنگی، کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب قیام ۱۵ خرداد، غرب‌ستیزی را در کانون گفتمان روشنفکران و عالمان دینی ایران قرار داد. به سخن دیگر، هرچند مسأله اصلی ایرانیان در انقلاب، با توجه به یافته‌های این مقاله، مسأله داخلی بود؛ اما در عرصه

خارجی به ویژه آن ابعادی که در ارتباط با مسایل داخلی ایران بود، انقلاب با احتیاط و حزم‌اندیشی توأم با نگرانی از مداخله «دیگران» گام برداشته است.

منابع :

- ۱- اخوان مفرد، حمیدرضا (۱۳۸۱)، *ایدئولوژی انقلاب ایران*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ۲- بی‌من، ویلیام (۱۳۸۱)؛ *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمه رضا ذوقدارمقدم، تهران: نشر نی.
- ۳- پناهی، محمدحسین (۱۳۷۹)؛ «بررسی زمینه‌ها و اهداف انقلاب اسلامی ایران براساس شعارهای انقلاب»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دانشگاه علامه طباطبایی، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۱۹-۲۷.
- ۴- ----- (۱۳۸۳)؛ *جامعه‌شناسی شعارهای انقلاب اسلامی*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- ۵- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۲)؛ «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بی‌هقی و جوینی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال چهارم، ش ۱۵، صص ۱۰۱-۶۹.
- ۶- مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۷۹)؛ *فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۷- میرمحمدی، داود (گردآورنده) (۱۳۸۳)؛ *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ۸- هالیدی، فرد (۱۳۵۸)؛ *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.